

صلیب و صنم

درآمدی بر همراهی و همدلی صلیبیون و مغولان در تازش به ایران و جهان اسلام

حمید یزدان پرست

کشورها و مردمان پشت سر ایران را آشکار کرد. از این رو بارواج محدود مسیحیت در نواحی شرقی، خصوصاً هند و برخی مناطق ترك و مغول نشین مواجه می‌شویم؛ به طوری که می‌بینیم برخی از این قبایل هنگام رویارویی مغولان با ایران به مسیحیت گراییده‌اند؛ از جمله ترکان ایغوری و قبایل مغولی کرائیت، نایمان، مارگیت و انقوت.^۱ با این حساب طبیعی است که دستگاه مسیحیت از این موقعیت کمال استفاده را ببرد و اگر بتواند، میانه ایران و کشورها و حکومت‌های پشت سرش را شکر آب سازد. در این نوشتار به اختصار تنها به بررسی رفتار و بازتاب چند شخصیت مهم مغول می‌پردازیم و موارد دیگر را به تاریخ‌پژوهان وامی‌گذاریم.

۱. چنگیز، منجی مسیحیت!

هجوم مغولان به جهان اسلام بهترین موقعیت را برای مسیحیت فراهم آورد. بازتاب اولیه اخبار جنگ برای آنها چنان شاد کننده بود که همه چنین می‌پنداشتند این هجوم به فرمان و رهبری ملك داوود صورت گرفته است؛ کسی که به گمان ایشان پادشاه مسیحی هند بود و خداوند او را برای شکستن کافران و نابودی اسلام فرستاده است. پیش از اینها چون خبر بدرفتاری کوچك خان (پسر رئیس قبیله نایمان که فرمانروایی قراختایان را به چنگ آورد) با مسلمانان آسیای مرکزی به سپاه صلیبی در خاور میانه رسید، او ملك داوود تصور می‌شد؛

صنم اندر بلد کفر پرستند و صلیب زلف و روی تو در اسلام، صلیب و صنم اند (سعدی، دفتر بدایع، ص ۴۴۸)

سابقه اختلافات ایران و روم به اعصار کهن بازمی‌گردد: هخامنشیان و تصرف آتن، اسکندر و آتش زدن تخت جمشید، اشکانیان و بیرون راندن مقدونیها، شاپور ساسانی و دستگیر کردن والرینوس - امپراتور روم - و بر زانو نشاندن او، جنگهای چند صد ساله بر سر ارمنستان، اختلافات مذهبی - سیاسی مسیحیان و زردشتیان و موارد دیگر، از دیرباز این دو تمدن کهن را در درگیری یکدیگر قرار می‌داد و طبیعی است که طرفین در جلب متحدانی از کشورهای همسایه دشمن بکوشند. روم این بخت را داشت که از پشت سر آسوده باشد؛ چه، قلمرو گسترده‌اش به اقیانوس اطلس ختم می‌شد؛ در حالی که ایران در پشت سر با هند، چین، بیابانگردان زردپوست (هون، ترك، مغول، ایغورها) و در شمال و بخشی از شرق با بیابانگردان سفیدپوست آریایی (سکاها، خیونها، کوشانیان و...) همسایه بود و روم به خوبی می‌توانست از این اهرم استفاده کند. این وضعیت پس از گرایش روم به مسیحیت و ایران به اسلام، همچنان برقرار ماند. تجارت ابریشم و بعدها تبلیغ مسیحیت و بویژه جنگهای صلیبی و نیاز جهان عیسوی به فضایی گسترده‌تر، ضرورت ایجاد راه ارتباطی مستقل و مطمئن آنها با

جنگاوران مسیحی بر جامه خویش نقش صلیب دوخته بودند و معمولاً مجموع جنگهارا به نه جنگ بزرگ طی سه سده تقسیم می کنند که در اینجا بسیار گنرا از آن رد می شویم:

در جنگ صلیبی اول اورشلیم به دست صلیبیون افتاد و بیش از ۲۰۰ هزار مسلمان و یهودی قتل عام شدند. در جنگ دوم صلاح الدین ایوبی درخشید و کار به فتح بیت المقدس به دست مسلمانان انجامید. جنگ سوم به مصالحه طرفین و پایان خونریزی خاتمه یافت. در جنگ چهارم صلیبیون کاری از پیش نبردند. جنگ پنجم که به قصد تصرف اورشلیم و حمله گسترده به مصر صورت گرفت، بدون اخذ نتیجه در ۶۱۸ق/ ۱۲۲۱م پایان یافت؛^۶ یعنی همزمان با تهاجم مغولان به ایران. و از این به بعد است که منافع مسیحیان و بویژه صلیبیون به نوعی با منافع مغولان گره می خورد و شاهد گسترش روابط و رفت و آمدهای مکرر سفیران طرفین هستیم. نگرش منجیانه جهان مسیحی به چنگیز نیز تا حدی متأثر از چنین موقعیت خطیری است. فکر اینکه دو گروه جنگاور بتوانند از دو سو دشمن مشترکی به نام جهان اسلام را تحت فشار قرار دهند، چنان هیجان انگیز بود که به تناوب هر دو طرف را به تکاپو و تلاش برای جلب نظر طرف دیگر وامی داشت که در طول حضور مغولان در ایران (چه به هنگام ظهور و اوان حمله و چه در دوره استقرار و شکل گیری حکومت ایلخانی) شاهدش هستیم.

جنگ صلیبی ششم (۶۲۵-۶۲۷ق/ ۱۲۲۷-۱۲۲۹م) به دلیل تشستی که در جبهه مسیحی وجود داشت، به خشنودی دستگاه کلیسا و پاپ نینجامید؛ با آنکه برای مدتی اورشلیم (بیت المقدس) بر اساس تعهد سلطان وقت شام و به صورت داوطلبانه به دست صلیبیون افتاد.^۸ جنگ صلیبی هفتم (۶۵۲-۶۴۶ق/ ۱۲۴۸-۱۲۵۴م) به فرماندهی سن لوئی - پادشاه فرانسه - و در اصل برای تسخیر مصر صورت گرفت؛ اما پیش از آن با ورود مغولان به نواحی غرب آسیا مواجهم و از قضا در همین هنگام بود که سپاهیان شکست خورده و گریزان جلال الدین خوارزمشاه رو به حوالی شام آوردند^۹ و طبیعی است که به یاری همکیشان خود بشتابند و با کشتاری هولناک، اورشلیم را از دست مسیحیان بیرون بکشند. این واقعه در سال ۱۲۴۴م رخ

وی مسلمانان را وامی داشت که مسیحی یا بودایی شوند. پیشتر نیز یلو تاشه (Yeh- lü ta- shih)، ملک یو حنا تصور می شد: «پادشاه و الاجاه و شکوهمند هندها»؛^۲ به گونه ای که پاپ الکساندر سوم (۱۱۵۹-۱۱۸۱م) به وجود چنین شخصی باور کرده بود و در سال ۱۱۷۷م پزشک مخصوصش را به سوی شرق فرستاد! گزارشی که در سال ۶۱۸ق/ ۱۲۲۱م در اروپا منتشر شد، حاکی از پیشروی پیروزمندانه ملک داوود در ایران اسلامی بود. شادی غربیان از این خبر به جایی رسید که نماینده پاپ در اردوی صلیبیان پیشنهاد صلح سلطان مسلمان را رد کرد و بر آن شد تا به قاهره بتازد؛ چه، به پیروزی مسیحیان و نابودی اسلام ایمان داشت!

هجوم چنگیز به ایران، این بار او را در سیمای ملک داوود و منجی مسیحیت و رهایی بخش «ارض مقدس» ظاهر ساخت. و بر همین اساس، پاپ اونوره سوم مکرر خبر پیشرفت پیروزمندانه ملک داوود را به اروپاییان می داد^۳ و این شایعه در اروپا بر سر زبانها افتاد که پاپ از مغولان برای حمله به سرزمینهای اسلامی دعوت کرده است.^۴ یکی از انواع تبلیغات غربیان درباره پیدایش ناگهانی مغولان این بود که آنها «ده قبیله گمشده بنی اسرائیل» هستند؛ البته بدون آنکه چیزی از عبری بدانند!^۵ ممالک کوچک مسیحی شرق نیز بدانان روی آوردند و به ایشان چون منجیانی نگر بستند که می خواهند آنها را از خطر مسلمانان برهانند. سردسته این گروه، ارمنستان بود. بعدها نیز این حکومتها در براندازی دستگاه خلافت عباسی کمک شایانی به مغولان نمودند.^۶ به طور همزمان مسیحیان تلاش گسترده ای در رواج مسیحیت میان مغولان داشتند تا جایی که توانستند برخی از جانشینان چنگیز و بزرگان قوم را به کیش خود در آورند.

نکته ای که نباید از یاد کردش غافل بود، این است که حمله مغول از آغاز تا اواخر حکومت ایلخانی، در دوران جنگهای صلیبی به وقوع پیوست که طی دو قرن و در فاصله سالهای ۱۰۹۹ تا ۱۲۹۱م/ ۴۹۳ تا ۶۹۰ق بین جهان مسیحی (بویژه مسیحیت غربی به رهبری پاپ و پادشاهان اروپا) با بخشهای عمده ای از جهان اسلام رخ داد. این جنگهارا که به امید تصرف اورشلیم (بیت المقدس) و بیرون راندن مسلمانان از اراضی مقدس صورت می گرفت، به این دلیل «صلیبی» می نامند که

اتفاق هجده تن از خانزادگان و بسیاری از اعیان و ارکان دولت مسیحی شده‌اند و فرمانده سپاه-ایل چک‌دای- سالهاست که تعمیم یافته و اکنون عازم بغداد است تا انتقام توهینی را که خوارزمیان به خداوند، عیسی مسیح وارد آورده‌اند،^{۱۶} بکشد.»

پادشاه قبرس پیش از رسیدن این فرستادگان، به محض ورود سن لویی به آن جزیره، نامه سمبات-برادر هتوم، پادشاه ارمنستان-را که در سمرقند نوشته شده بود، به او نشان داد که گفته بود: «مسلمانان اکنون باید تاوان گناهی را که نسبت به مسیحیان مرتکب شده‌اند، بپردازند. و آنهایی که ترس و وحشت در میان مسیحیان ایجاد کرده بودند، اکنون خود دو برابر آنچه مرتکب شده بودند، تحمل می‌کنند.»

سن لویی از فکر اتحاد با مغولان مسیحی شده علیه مسلمانان خوشش آمد و نمایندگانی به مغولستان فرستاد؛^{۱۷} کاری که پیش او پاپ اینوسان چهارم (Innocent IV) با فرستادگان گروهی به ریاست يك راهب فرانسیسی به نام جووانی پلانو کاربندی کرد که از اصحاب اولیه قدیس پر آوازه، فرانسوا اسیزی بود و از خان جوان مغول خواست که تعمیم مسیحی را بپذیرد. نکته جالب توجه اینکه پاسخ گیوک را دبیران او یغوری و کرائیتی با وجودی که بر فارسی فصیح مسلط نبودند، به این زبان نوشتند و از جمله اینکه: «... تو کی بپایه کلان [=پاپ اعظم هستی] با کریلان [=شاهان] جمله به نفس خویش به خدمت ما بیایید؛ هر فرمان یاسا کی باشد، آن وقت بشنوائیم... می‌گویی کی: من ترسایم، خدای را می‌پرستم... تو چی دانی که خدای کی را می‌آمزد، در حق کی مرحمت می‌فرماید؟!»^{۱۸}

ذوق زدگی پاپ و صلیبیون به منزله بی‌خبری آنها از جنایت پیشگی مغولان نیست؛ چه، در همان روزگار میتوپاریس (Matthew Paris) -وقایع‌نگار انگلیسی- گزارش می‌دهد: «... رئیس مغولان به همراه مهمانان خود و سایر آدمخواران برای شام، از اجساد چنانکه گویی نان بودند، تغذیه کردند و چیزی جز استخوان برای کرکسها باقی نگذاشتند... زنان پیر و زشت را بعنوان سهمیه غذای روزانه آدمخواران به آنها دادند. زنان زیبارا نخوردند، بلکه انبوه تجاوزکنندگان، آنها را با وجود گریه و زاری شان خفه کردند. چندان به دوشیزگان تجاوز کردند که آنان از بی‌رمقی مُردند؛ سپس

داد.^{۱۰} در نتیجه پادشاه فرانسه در سال ۱۲۴۸/۶۴۶ق م رهسپار مصر شد که پس از نبردهایی به اسارتش انجامید و کاری از پیش نبرد! اما بعدها آزاد شد و خود را آماده درگیری جدید نمود. در سال ۱۲۵۴ م هتوم-پادشاه ارمنستان-به درگاه خاقان در قراقرم رفت و مورد عنایت منگو قآن-خان بزرگ مغول-قرار گرفت و منشوری از او گرفت که به موجب آن مغولان حق نداشتند به قلمرو او کوچکترین تعرضی بکنند و به علاوه خان فاش کرد که برادرش هلاکو فرمان یافته بر بغداد بتازد و دستگاه خلافت را براندازد. همچنین قول داد که به شرط همکاری همه مسیحیان، اورشلیم را برای ایشان باز پس بگیرد!^{۱۲} محتمل است روایت سعدی از اسارتش به دست فرنگان در بیابان قدس (اورشلیم) و به بیگاری رفتن در طرابلس که در گلستان اشاره شده (باب دوم، حکایت ۳۰) مربوط به همین دوران باشد.

۲- گیوک مسلمان گش

پس از مرگ چنگیز، پسرش اوگتای قآن قدرت را به دست گرفت (۶۲۶-۶۳۹ق)، سپس همسر او (۶۳۹-۶۴۳ق) و آنگاه پسرشان گیوک (۶۴۳-۶۴۵ق). هر چند این دوره کوتاه است، اما به لحاظ ارتباط ویژه اش با مسیحیان حائز اهمیت است. عظاملك جوبنی تصریح می‌کند مربی گیوک که عهده‌دار سرپرستی اش از کودکی بود، مسیحی بود و چون او به قدرت رسید، آنها اختیارات فراوانی به دست آوردند و رشته امور کشور را در چنگ گرفتند.^{۱۳} رشیدالدین فضل‌الله نیز می‌نویسد: «گیوک خان همواره بر تربیت قسیسان [=کشیشان] و نصاری اقبال می‌نمود. و چون آن آوازه شایع گشت، ازدیاری شام و روم و آس و اُروس [=روسیه]، قسیسان روی به حضرت او نهادند و کار نصاری در عهد دولت او بالا گرفت و هیچ مسلمانی را یاری آن نبود که با ایشان بلند سخن گوید.»^{۱۴} منهای سراج که در همان عصر می‌زیست، از نفوذ گسترده مسیحیان و دو طرح وحشتناک خبر می‌دهد: قتل عام مسلمانان یا اخته کردن همه مردان مسلمان! که دومی پذیرفته می‌شود و تنها وقوع حادثه‌ای، مانع اجرای آن می‌شود.^{۱۵}

بار تولد می‌نویسد: فرستادگان گیوک در جزیره قبرس به حضور سن لویی رسیدند و به اطلاع او رسانیدند که: «مادر گیوک مسیحی است و خود گیوک به

اعلام همکاری و تسلیم حکومت‌های مستقل در نواحی مختلف ایران، برچیده شدن بساط اسماعیلیان و تسلیم یافروپاشی خلافت عباسی. در مورد نخست، حکام محلی همگی از در اطاعت درآمدند. در مورد دوم که کوبیدن دژهای استوار اسماعیلیان مورد نظر بود، علت را در دو چیز ذکر کرده‌اند: نخست، شکایت اهالی قزوین از حاکمان الموت و رفتن قاضی شمس‌الدین قزوینی نزد منگوقاآن و دعوت و تحریک او برای تصرف قلاع اسماعیلیه^{۲۶} و دوم اعزام نسنجیده^{۲۷} ۴۰۰ نفر از فداییان اسماعیلی در لباس میدل به قراقروروم برای کشتن خان بزرگ؛ حرکتی که خاطر او را مشوش و عزمش را برای برچیدن بساط آنها جزم کرد.^{۲۷} و اما مورد سوم که بر انداختن عباسیان بود، مستلزم تمهیدات فراوانی بود.

هلاکو چنانکه گفته شد، در ۶۵۳ق/ ۱۲۵۶م وارد ایران شد و به سختی و تدریج قلاع اسماعیلیه را فتح کرد که مهمترین آنها دژ الموت در حوالی قزوین و رودبار بود که در سال ۶۵۴ق/ ۱۲۵۷م فتح شد. با سقوط این دژها و کشتار بی رحمانه از اسماعیلیان و نیز حمایت و خشنودی مردم از این اقدام، بساط اسماعیلیه برای همیشه از ایران مرکزی برچیده شد و هم‌اکنون نیز آنها تنها در مرزهای شرق ایران بزرگ، هند و لبنان بدون هیچ دولتی پراکنده‌اند. هلاکو و لشکر مغول پس از کسب این پیروزی مهم، برای انجام بخش اصلی مأموریت، رهسپار شدند.

به سوی بغداد

هلاکو پیش از برکندن اسماعیلیان، به خلیفه عباسی المستعصم بالله پیغام فرستاد که: «گفته‌ای من تسلیمم. نشان تسلیم شدن آن است که وقتی ما علیه یاغی حرکت می‌کنیم، ما را با سپاه یاری دهی.» خلیفه آماده انجام این کار بود؛ اما فرماندهان مانع شدند و گفتند قصد هلاکو خالی کردن بغداد از لشکریان و تصرف بی‌رحمت آن است. به همین جهت خلیفه نیروی کمکی نفرستاد. هلاکو نیز چون از کار آنان فارغ شد، پیش از عزیمت به بغداد، خلیفه را بازخواست کرد که چرا در فرستادن لشکر کوتاهی کرده است و راهی که پیش روی او گذاشت، این بود: تسلیم، ویرانی باروهای شهر، پر کردن خندق، رفتن خلیفه یا سه تن از بزرگان حکومت برای

پستانهایشان را بریدند تا بعنوان غذاهایی لذیذ برای رؤسای خود نگه دارند. بدن آنها یک میهمانی سرگرم کننده برای وحشیان فراهم آورد.^{۱۹} فرستاده بعدی که به منظور تغییر مذهب مغولان و گرداندن ایشان به مسیحیت رهسپار قراقروروم شد، راهبی به نام ویلیام روبروک بود که در سال ۱۲۵۳م از جانب سن لویی اعزام شد و هنگامی به دربار خان بزرگ رسید که گیوک مرده بود و پسر عموی منگوقاآن (حکومت: ۶۴۹-۶۵۶ق) زمام امور را در دست داشت.^{۲۰} وی همان کسی است که پادشاه ارمنستان را در سال ۱۲۵۴م به حضور پذیرفت و قول بازپس‌گیری اورشلیم را به شرط همکاری مسیحیان بدو داد و وعده کرد که تمام صومعه‌ها را از پرداخت مالیات معاف سازد و نیز از حمله قریب‌الوقوع برادرش هلاکو به بغداد آگاهش کرد.^{۲۱}

۳- هلاکوی قدیس!

هلاکو با سپاه عظیمی در سال ۶۵۳ق/ ۱۲۵۶م از جیحون گذشت و نمایندگان شاهان و امرای تحت فرمان مغول را به حضور پذیرفت. او در این زمان ۳۸ سال داشت. هلاکو (هو-لیه-وو) پسر تولوی و نوه چنگیز بود و بیش از هر خان‌زاده دیگری به چنگیز شباهت داشت؛ چه به لحاظ خصوصیات اخلاقی (همچون حزم و احتیاط وافر، انعطاف در مواقع ضروری، و سفاکی و خونخواری به هنگام لزوم)، و چه از نظر نحوه عمل.^{۲۲} به همین دلیل از کودکی مورد توجه پدر بزرگش بود؛ چنان که در اولین شکار، خان شخصاً بر انگشت سبابه او روغن مالید و آماده میدان شکارش ساخت.^{۲۳} وی هر چند بودایی مذهب و از پیروان «بودیستانواتریا» بود،^{۲۴} ولی از آنجا که مادر و دو همسر اصلی و بزرگش (دوقوز خاتون از قبیله کرائیت و اولجای خاتون) مسیحی بودند، بسیار هوای آنان را داشت. به اضافه آنکه در گردآوری سپاه، کوشید آنها را از غیر مسلمانان انتخاب کند و فرماندهی کل را به کیتو بوقا (Kito-Boqā) سپرد که از خانان ایل مسیحی «تایمان» بود و با مسلمانان عداوت دیرینه داشت. به این ترتیب شاید بتوان به این لشکر کشی، نوعی رنگ جنگ مذهبی نیز داد.^{۲۵} باری، مأموریت اصلی او از جانب برادر، فتح غرب آسیا و کلاً خاورمیانه بود. لازمه این کار سه چیز بود:

گزارش کرده‌اند: نود هزار تن،^{۳۳} ۲۰۰ هزار نفر،^{۳۴} ۸۰۰ هزار نفر،^{۳۵} يك ميليون و سيصد هزار نفر (ابن خلدون)^{۳۶} و دو ميليون نفر (مقریزی).^{۳۷} چندی بعد هم در ۱۴ ماه صفر ۶۵۶ق/ ۲۰ فوریه ۱۲۵۷م خلیفه را در کیسه‌ای نهادند و زیر لگد اسبان انداختند تا مُرد.^{۳۸} خبر قتل خلیفه برای عمده مسلمانان بسیار تلخ، هولناک و تکان دهنده بود؛ زیرا گرچه بسیاری از ایشان در طول تاریخ عملاً با اسلام فرسنگها فاصله داشتند، اما از لحاظ اعتقادی مهمترین تکیه‌گاه معنوی مسلمانان از هند تا آفریقا به‌شمار می‌آمدند و به‌همین جهت جا دارد که بگوییم جهان اسلام در وحشت و اندوه فرو رفت؛ دو قصیده مفصلی که سعدی به عربی و فارسی در سوگ او سروده، تا حدودی بیانگر همین احساسات است.

هر اندازه اکثر مسلمانان از این واقعه بیمناک و افسرده و دل شکسته شدند، مسیحیان شاد و امیدوار گردیدند و آنرا نوعی انتقام الهی به‌شمار می‌آوردند. در نظر آنها مغولان، منتقمی بودند که خداوند فرستاده تا انتقام مسیحیت را از مسلمانان بگیرد؛ از این رو به نوشته کیراکوس دو کانتراگ - مورخ ارمنی: «عموم مسیحیان مشرق از سقوط بغداد دلشاد شدند و آنرا به مثابه پیروزی خودشان تلقی نمودند.»^{۳۹} يك وقایع‌نگار مسیحی نیز چنین نوشت: «بغداد در طول دوران تفوق، مانند خونخواری سیری ناپذیر، تمام جهان را بلعیده بود و اکنون به دلیل خونیایی که ریخته و شری که ایجاد کرده، بعد از پر شدن پیمانه شرارتش، کیفر یافته است!»^{۴۰} از این روی هلاکو و همسرش دوقوز خاتون در محافل مسیحی همچون قسطنطین و هلن جلوه می‌کردند.^{۴۱}

مساعدت و حسن ظن دو جانبه هلاکو و مسیحیان، سوای اشتراك منافع، تا حدود بسیار زیادی مرهون علاقه، تربیت و القائات سیورقوق تینی و دوقوز خاتون - مادر و همسر مسیحی هلاکو - بود. مضافاً که عده‌ای از سران و لشکریان او هنگام حمله به بغداد، مسیحی بودند و طبیعی است که آنان هوای همکیشان خود را داشتند؛ زیرا در نتیجه عیسویان از حمله و غارت در امان ماندند؛ زیرا به هنگام سقوط بغداد، مسیحیان در کلیسا جمع شدند و نه تنها از خطر رستند، بلکه هلاکو یکی از قصرهای خلیفه را به‌بطریق مایکخا بخشید.^{۴۲} دوقوز خاتون که همسر بزرگ هلاکو بود و هلاکو به سفارش خان بزرگ - منگوقاآن - موظف به مشورت با او بود، به روایت

مذاکره. وزیر شیعه خلیفه، به نام ابن علقمی که معتقد بود تاب ایستادگی در برابر این دشمن افسار گسیخته را ندارد، او را تشویق کرد که باپوزش خواهی و فرستادن هدایای فاخر و اظهار همراهی، از مغولان دلجویی کند و شروشان را ببذیرد تا مگر آنها را از نیت حمله به بغداد بازدارد؛ اما فرماندهان اصلی تصمیم گرفتند با مصادره هدایا آنها را میان خود و سپاهیان بخش کنند^{۴۳} و آماده جنگ شوند؛ در ضمن شایع کردند که: «وزیر با هلاکو یکی است و نصرت او و خذلان خلیفه می‌خواهد.»^{۴۴} این شایعات با توجه به اختلافات عمیق و کینه‌جوییهای مکرر سنیان و شیعیان از هم و کشت و کشتاری که دستگاه خلافت بویژه در همین اواخر از شیعیان بغداد کرده بود، به سرعت نقل و پذیرفته می‌شد و کار را از لحاظ تصمیم‌گیریهای درست و منطقی سیاسی - نظامی دشوار می‌کرد.

خلیفه که چنین دید، هدیه‌ای نه چندان ارزشمند با افرادی سطح پایین تر فرستاد و شرف‌الدین عبدالله ابن جوزی - نوه ابوالفرج بن جوزی معروف - را که «محتسب بغداد» و مدرس یکی از مدارس بود، بعنوان سفیر مخصوص با این پیام نزد هلاکو فرستاد که: «ای جوان نورسیده، ... از من چیزی که نیایی، چرا می‌جویی؟ همانا شاهزاده نمی‌داند که از خاور تا باختر - از شاه تا گدا، از پیر تا برنا که خداپرست و دیندارند - تمامت بنده این درگاهند و سپاه من؛ چون اشارت کنم، بیشتری کار ایران سازم و روی به توران آرم ... راه دوستی سپر و با خراسان گرد.»^{۴۵}

هلاکو از این پیغام خشمگین شد و شروط سخت‌تری تعیین کرد و به تدریج از اختلافات داخلی دستگاه خلافت بیشتر آگاه شد و با سپاهی انبوه در محرم ۶۵۶ق/ ۱۲۵۷م به سوی بغداد سرازیر گردید و پس از کشت و کشتار بسیار و مقاومت سرسختانه اهالی بغداد، در ۴ صفر ۶۵۶ق/ ۱۰ فوریه ۱۲۵۷م خلیفه تسلیم شد و به اردوی هلاکورفت.^{۴۶} دستور قتل عام صادر شد و شهر که انباشته از فراریان روستاها و شهرکهای اطراف بود، به دست مغولان افتاد. هفده روز غارت به طول انجامید^{۴۷} و نتیجه‌اش، ویرانی و غارت شهری بود که طی حدود پانصد سال ثروت جهان اسلام بعنوان باج و خراج و زکات و مالیات و هدیه به سویس سرازیر شده بود؛ به انضمام کشتاری وحشیانه که تعداد مقتولان را گوناگون

باشد! ^{۴۷} به قول گروسه: «این خود به خوبی نشان می‌دهد که دنیای اسلام تا چه حد به ذلت و خواری افتاده بود.» ^{۴۸} اتابک فارس نیز پسرش سعدین ابی بکر را خدمت خان فرستاد تا تصرف و تسخیر بغداد را تبریک بگوید. ^{۴۹}

پس از این مراسم، هلاکو فرصت را برای اجرای فرمان خان بزرگ مناسب دید و با لشکری انبوه که عده بسیاری از آنها سربازان مسیحی ارمنی و گرجی بودند، عازم تسخیر «میافارقین» در دیار بکر شد. باز به نوشته گروسه: این اشتراک صلیب با درفش و توق چنگیز خان موضوعی است که باید به خاطر سپرد: عیسویان مشرق زمین چنین استنباط می‌کردند که همراهی با مغولان علیه مسلمانان شام، نوعی جهاد و جنگ صلیبی است که باید در آن شرکت ورزید!

به نوشته مورخ ارمنی، هایتون (Hayton) نقشه و طرح این پیکار، در ضمن ملاقاتی که هلاکو با هتوم اول -پادشاه ارمنستان- نمود، انجام پذیرفت. خان از هتوم خواسته بود که با تمام لشکریان و قوای ارمنی بیاید و خود را به مغولان ملحق سازد؛ زیرا می‌خواست به اورشلیم برود و آن سرزمین را از مسلمانان بگیرد و به مسیحیان واگذارد.

وارطان -مورخ دیگر ارمنی- نیز می‌نویسد که بطریق ارمنه رفت و خان مغول را طبق سنن مسیحی تقدیس نمود. بدین ترتیب لشکر کشی هلاکو صورت یک «جنگ صلیبی» یافت که ارمنه و مغولان توأمان مبتکر آن بودند. از بعضی لحاظ نیز می‌توان گفت که این جنگ صلیبی نوعی اتحاد و ائتلاف بین فرنگان و مغولان بود. ^{۵۰} مغولان در سال ۶۵۹ق/ ۱۲۶۰م با سپاهی به فرماندهی کیتوبوقای مسیحی به سوی شام رهسپار شدند و با همدستی مسیحیان، سراسر آن دیار از جمله حلب، دمشق، حمص، حماة و... را تسخیر نمودند. اینها شهرهایی بود که پیش از این صلیبیون هیچ‌گاه نتوانسته بودند تصرف کنند. ^{۵۱} کیتوبوقا پیشاپیش جنگجویان وارد دمشق شد، در حالی که شاه ارمنستان و دامادش -بوهوموند، شاهزاده انطاکیه- نیز همراهش بودند و مردم بعد از شش قرن متوالی، برای نخستین بار به چشم خود دیدند که «سه زمامدار مسیحی» پیرومندان در خیابانهای دمشق اسب می‌رانند. ^{۵۲} آنها چند مسجد را به کلیسا تبدیل کردند؛ ^{۵۳} از جمله مسجد جامع اموی که در آن شراب جاری شد و ناقوسهای

خواجه رشیدالدین: «همواره تقویت ترسایان کردی و آن طایفه در عهد او قوی حال شدند. و هلاکو خان مراعات خاطر او را، تربیت و اعزاز آن طایفه فرمودی تا غایت که در تمامت کلیسیاها محدث ساخته و بر در اردوی دوقوزخاتون همواره کلیسیای زده بودی و ناقوس زدندی.» ^{۴۳}

پس از این وقایع، دور از انتظار نبود که هلاکو سفیرانی به دربار شاهان اروپا بفرستد (در ۶۶۳ق/ ۱۲۶۴م) و پیشنهاد کند که برای کوبیدن اسلام با یکدیگر متحد شویم ^{۴۴} و در نامه‌ای به لویی نهم -پادشاه فرانسه- تعداد کشته‌های بغداد را هم به رخ بکشد: ۲۰۰ هزار نفر! ^{۴۵} با این همه نباید فراموش کرد که هلاکو مبتلا به صرع بود و شاید همین بیماری، مزاج او را متلون کرده بود. او مانند تمام مغولان پیش از خود، در حق مردم مغلوب ذره‌ای دلسوزی نداشت؛ اما مسیحیان دلیلی نداشتند که از کردار او بنالند؛ زیرا با نفوذترین فرد دربار وی -دوقوزخاتون، سوگلی حرمش بود. او از مسیحیان متعصبی بود که نه نفرتش از اسلام را مخفی می‌کرد و نه اشتیاقی را که به یاری مسیحیان داشت. ^{۴۶}

به سوی شام

با سقوط بغداد، سرزمینهای اسلامی اشغال نشده، عبارت بودند از: هند، شام و مصر، و اندلس. هند به دلیل آب و هوای گرم و مرطوبش به مزاج مغولان سازگار نبود؛ از این رو تا مدت‌های مدید به سراغش نرفتند. اندلس (جنوب اسپانیا) نیز عجالتاً بسیار دور از دسترس بود؛ لذا تنها مصر و شام می‌ماند و این بار هلاکو قصد آن دیار را کرد؛ اما پیشتر، فتحنامه‌هایی به اطراف فرستاد که نتیجه‌اش شادباش و تهنیت و ارسال هدایا و اظهار اطاعت فرمانروایان مسلمان اطراف و اکناف بود؛ همچون آسیای صغیر (روم شرقی، ترکیه امروز)، اتابکان موصل، فارس، آذربایجان، اران و شیروان و... برخی از این حاکمان نیز به جای آنکه نماینده بفرستند، خودشان آمدند؛ همچون بدرالدین لؤلؤ -اتابک کهنسال موصل-، دو سلطان سلجوقی روم: عزالدین و رکن‌الدین که همزمان حکومت می‌کردند و شخص نخست برای نرم کردن دل هلاکو، کفشی هدیه آورد که چهره او را بر زیر آن ترسیم کرده بودند تا هرگاه که خان تاتار قدم برمی‌دارد، گویی که بر چهره اعلیحضرت پا گذاشته

هنگامی که قریه‌ای را می‌گرفتند، دیگر از آن جدا نمی‌شدند؛ اما مغولان جز این اندیشه‌ای نداشتند که شهری را بگیرند و پس از کشتار و چپاول و ویرانگری در آن، به شهر دیگری بروند!^{۶۰}

این پیشروها همچنان ادامه داشت که ناگهان خبر مرگ خان بزرگ - منگو قآن - رسید و معلوم شد که بر سر جانشینی او، بین دو برادر هلاکو یعنی قوبیلای و اریق بوکا اختلاف افتاده است. پس او ناچار به عقب‌نشینی به سمت ایران شد. به این ترتیب بازمانده تمدن اسلامی از ضربه‌ای کاری نجات یافت و مغولان از پیشروی بیشتر به سوی مدیترانه بازماندند و مصر برای همیشه از شر ایشان رها شد.^{۶۱} منگو قآن در سال ۶۵۷ق/ ۱۲۵۹م در محاصره یکی از استحکامات چین در گذشت.^{۶۲} او چنان جانی به مسیحیت بخشیده بود که پس از مرگش، مسیحیان آرزو کردند روحش به ارواح قدیسین بیوندد!^{۶۳} همچنان که به نوشته ویلتس: «هلاکو و همسرش در محافل نستوری و دیگر مسیحیان شرقی، همچون قسطنطین و هلن جلوه می‌کردند.»^{۶۴} از این رو وقتی در اواخر عمر از میخائیل پالئو لوگوس (Michel Paléologus) - امپراتور روم شرقی (بیزانس) - خواست که یکی از دختران خود را به همسری او درآورد، پذیرفت و دخترش دسپینه مریم را به ایران فرستاد؛ اما پیش از ازدواج، هلاکو مُرد و شاهدخت رومی با پسر او - اباقا - ازدواج کرد!^{۶۵} البته هلاکو پیش از مرگ، سفیرانی با پیشنهاد «اتحاد برای کوییدن اسلام» به دربار شاهان اروپا فرستاد که مهلت نیافت پاسخشان را دریافت کند.^{۶۶}

باری، هلاکو در سال ۶۶۳ق/ ۸ فوریه ۱۲۶۵م در نزدیکی مراغه مُرد و کمی بعد زنش - دوقوز خاتون - نیز به او پیوست. به نوشته گروسه: مسیحیان شرقی عموماً از مرگ این حامی کیش خود بی‌نهایت متأثر شدند و در سوگشان اشک ریختند و آنها را «دو ستاره دنیای مسیحیت» خواندند.

ابن العبری به نام کلیسای یعقوبیه شام و کیراکوز کانتزاک به نام کلیسای ارمنه آن دورا مانند «قسطنطین و هلن» مورد ستایش قرار دادند؛^{۶۷} همان کنستانتین کبیری که نخستین امپراتور روم غربی بود و در سال ۳۰۰م مسیحی شد و بعدها به اورشلیم رفت و کلیساهای بیت‌الحم و قمامه را بنا نهاد و مادرش - سنت

کلیساها به صدا در آمد، و دستجات مختلف در معابر شروع به خواندن سرودهای مذهبی کردند و مسلمانان را واداشتند که در مقابل صلیب ادای احترام نمایند^{۶۴} و هلاکو خود به بازدید کلیسای قیامت رفت.^{۵۵}

به این ترتیب سپاه آمیخته از مغول و مسیحی به آن بخش از سرزمینهای اسلامی که هنوز تسلیم نشده بودند، هجوم بردند و شهرهای مهم مسلمان نشین را یکی پس از دیگری تصرف کردند: نصیبین، حران، ادس، سروج، حلب، دمشق، نابلس، غزه، بیت‌المقدس و... گریگور اکان (Grigor of Akane) مورخ ارمنی دیگر می‌نویسد: «نه تنها اورشلیم تصرف شد، بلکه هلاکو شخصاً با عقیده و ایمان از کلیسای قیامت بازدید نمود!»^{۵۶}

مسیحیان این دیار نیز مغولان را منجی خود می‌دانستند و چون سپاهیان مغول در ۶۵۹ق/ ۱۲۶۰م وارد دمشق شدند، مسیحیان با غریب شادی به استقبالشان رفتند و به مسلمانان شراب پاشیدند.^{۵۷} هلاکو پس از فتح حلب، عازم تسخیر حصار «حازم» شد که از مضافات آن ولایت بود. پس از مدتی مردم چون دیدند پایداری بی‌فایده است، با قید سوگند که پس از تسلیم، مغولان متعرض مال و جانشان نخواهند شد، دروازه را به روی مهاجمان گشودند؛ اما «هلاکو فرمان داد که مجموع ایشان را حتماً اطفال شیرخواره و کودکان گهواره را، به قتل آورند و هیچ کس از آن جماعت نجات نیافت، مگر يك زرگر ارمنی!»^{۵۸} ابن اثیر - مورخ مشهور اسلامی که در همین روزگار می‌زیست - در مندهانه گزارش می‌دهد: «اسلام و مسلمانان گرفتار دشمنانی بزرگ (مغول و فرنگ) شدند و در میان فرمانروایان مسلمان هم به کسانی برخوردند که هم‌تشان از شکم پرستی و شهوترانی تجاوز نمی‌کرد... مغولان از هر شهری که گذشتند، ویرانش کردند و آتش زدند و هر چه لازم داشتند، به یغما بردند و هر چه به کارشان نمی‌آمد، آتش زدند. تل‌هایی از ابریشم بر روی هم می‌انباشتند و آنرا می‌سوزاندند. همچنین کالاهای دیگری را هم که به دردشان نمی‌خورد، آتش می‌زدند.»^{۵۹}

همو جای دیگر چون به مقایسه فرنگیان و مغولان می‌رسد، می‌نویسد: «فرنگیان سرسخت‌تر از مغولان بودند و در جستجوی پایگاه و اقامتگاه می‌گشتند و

هلن - نیز چوبه‌دار منسوب به حضرت مسیح (ع) را از زیر خاک کلیسای قیامت بیرون کشید و در میان تابوتی زرین جای داد و آن را در همان کلیسا به ودیعه نهاد.^{۶۸}

ع- اباقا

گسترده‌گی قلمرو مغولان چنان بود که فرمانروایان سه پهنه ایران، چین، و روسیه و اوکراین ناگزیر از نوعی استقلال عمل بودند. به این ترتیب سلسله ایلخانی با فتوحات خیره‌کننده هلاکو در ایران شکل گرفت؛ ضمن آنکه پیوندشان با خان بزرگ - قوبیلای قآن - همچنان استوار و تعیین‌کننده بود. از این روی، پس از مرگ هلاکو، پسرش اباقا بر مسند نشست و راه پدر را در نزدیکی با مسیحیت و ادامه فتوحات در پیش گرفت و به همین منظور با دسپینه مریم - دختر امپراتور بیزانس که قرار بود به همسری پدرش دربیاید - ازدواج کرد و شهرت یافت که پیش از ازدواج، به خواهش عروس آداب تعمید به جا آورد و رسماً مسیحی شد؛^{۶۹} همچون مادرش دوقوز خاتون. از متون جانبی برمی آید که این قبیل از دواج در آن دوره رواج یافته بود؛ چنانکه مولوی بلخی می‌نویسد: «کافران رومی گفتند که: «دختر را تا به تاتار دهیم که دین یک گردد و این دین نو - که مسلمانی است - بر خیزد!» گفتیم: آخر این دین کی یک بوده است؟ همواره دو و سه بوده است و جنگ و قتال قایم میان ایشان. شما دین را یک چون خواهید کردن؟ یک آنجا شود در قیامت؛ اما اینجا که دنیا است، ممکن نیست؛ زیرا اینجا هر یکی را مرادی است و هوایی مختلف.»^{۷۰} به هر حال این شادی ماه عسل گونه چندان نپایید؛ چرا که سپاه مصر به فرماندهی رکن‌الدین بیبرس سر رسید و به رغم اتحاد صلیبی و مغول، شکست سختی بر آنها در عین‌الجالوت وارد کرد و بعداً که او خود به سلطنت رسید، نبرد با مغولان را از یک سو و با صلیبیون را از سوی دیگر ادامه داد و توانست دمشق را از دست مغول و شهرهایی چون یافا، انطاکیه و قیساریه را از فرنگیان بگیرد. به این ترتیب جنگ هشتم صلیبی که با آتش‌افروزی سن‌لویی آغاز شده بود، با پیروزیهای چشمگیر مسلمانان در جبهه شام و فتح تونس به دست صلیبیون (۶۶۷ق/ ۱۲۷۰م) خاتمه یافت.^{۷۱}

البته مسیحیان آرام ننشستند و از ایلخان ایران - یعنی همان اباقا - یاری خواستند و او فرمانده مغول لشکر روم

را به اتفاق معین‌الدین پروانه با سپاهی گران به شام فرستاد که در ابلستان به سختی شکست خوردند و کشته بسیاری دادند. البته اباقا انتقام این شکست را از مسلمانان آسیای صغیر گرفت که به کشتار ۵۰۰ هزار بیگناه انجامید. پس از مرگ بیبرس - فرمانروای مهم مصر - کلاوون بود که بر ارمستان چیره شد و صلیبیون را از لاذقیه و طرابلس بیرون راند.^{۷۲} اباقا به منظور اتحاد دائمی و استوار با مسیحیان علیه قدرتهای به جا مانده مسلمان، در سال ۱۲۷۳ م نامه‌ای به پاپ و در سال ۱۲۷۴ م نامه‌ای به ادوارد اول - پادشاه انگلستان - نوشت و دو سفیر نزد پاپ گرگوار دهم و کشیشانی که در شورای عالی مذهبی در شهر لیون فرانسه حضور داشتند، فرستاد؛^{۷۳} اما اروپاییان چندی بود که دیگر مغولها را به چشم منجی نمی‌نگریستند و آنها را به جای تاتار، «تار تاروس» می‌نامیدند که در اساطیر یونان به معنی «دوزخ» است؛ زیرا عقیده داشتند که مغولان خونخوار و وحشت‌انگیز نیز از جهنم آمده‌اند!^{۷۴} و گویی سخن پترس روش (Peter des Roches) - اسقف وینچستر - را به یاد می‌آوردند که پیشتر گفته بود: «بگذارید این سگان [= مسلمانان و مغولان] یکدیگر را بدرند تا نابود شوند و آنگاه ما بر بازمانده دشمنان مسیح بزیم و همه را تباه سازیم و روی زمین را از لوث وجودشان پاک کنیم تا همه پیرو کلیسای کاتولیک گردند، با یک شبان و یک امت!»^{۷۵}

اباقا در سال ۶۸۱ق/ ۱۲۸۲ م مرد و از آن پس ستاره بخت مسیحیان فروغ گذشته را نیافت؛ هر چند پس از اباقا، نخست برادرش تکو دار بر تخت نشست که مادرش مسیحی بود و خودش در جوانی مراسم تعمید به جای آورده بود؛ اما بعد از حکومت یافتن، مسلمان شد و به سلطان احمد (۶۸۱-۶۸۳ق) معروف گردید. واکنش شدید خان بزرگ - قوبیلای قآن - و دیگر مغولان، به شکست سخت و کشته شدنش انجامید و در نتیجه ارغون - پسر اباقا - که خشن و اسلام‌ستیز بود، جایش را گرفت (۶۸۳-۶۹۰ق). وی مناصب مهم را به مسیحیان و یهودیان سپرد و خواهان از سرگیری حمله به بازمانده قلمرو اسلامی بود و در نامه‌ای به پاپ هونوریوس چهارم، پیشنهاد حمله گزانبوری به مسلمانان را کرد. یکی از زنان مسیحی او، یعنی اوروک خاتون - خواهرزاده دوقوز خاتون، همسر هلاکو - در سال ۱۲۸۹ م به افتخار پاپ نیکلای چهارم، یکی از پسران خود را نیکلا نامید و

۵. دیوید مورگان، مغولها، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ اول: ۱۳۷۱، ص ۲۱۵.
۶. کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۸۱-۸۳، مقاله دنیای مغول در تاریخ، دکتر شیرین بیانی، ص ۱۰.
۷. دکتر محمدعلی راد و ترابی کیانفر پاریزی، دو قرن وحشت، گزارشی از جنگهای صلیبی، انتشارات پیام آزادی، چاپ اول: ۱۳۶۸، ص ۹۸ تا ۱۹۸.
۸. همان، ص ۲۰۳ و رنه گروسه، تاریخ جنگهای صلیبی، ترجمه دکتر ولی الله شادمان، انتشارات فرزانه روز، چاپ اول: ۱۳۷۷، ص ۳۳۳.
۹. دو قرن وحشت، ص ۲۰۷ و ۲۱۷.
۱۰. استیون رانسیمان، تاریخ جنگهای صلیبی، ترجمه منوچهر کاشف، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول: ۱۳۵۸، ج ۳، ص ۲۶۹.
۱۱. گروسه، تاریخ جنگهای صلیبی، ص ۳۷۰.
۱۲. رانسیمان، تاریخ جنگهای صلیبی، ج ۳، ص ۳۵۶.
۱۳. جوینی، تحریر نوین جهانگشای جوینی، دکتر بهروز ثروت، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم: ۱۳۷۸، ص ۱۷۳.
۱۴. رشیدالدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، نشر البرز، چاپ اول: ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۸۰۸.
۱۵. منهای سراج، طبقات ناصری، تصحیح و مقابله عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، چاپ اول: ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۷۲.
۱۶. خوارزمیانی که همراه جلال الدین خوارزمشاه بودند، پس از مرگ او به خدمت سلطان ایوبی - فرمانروای مصر - درآمدند و در سال ۶۴۲ق/ ۱۲۴۴م صلیبیان را از اورشلیم بیرون راندند و اماکن مقدس مسیحی را غارت کردند. ترکستان نامه، ص ۱۰۳۴.
۱۷. ترکستان نامه، ص ۱۰۳۵ و ۱۰۳۷.
۱۸. تاریخ فتوحات مغول، ص ۹۴، ۹۷ و ۲۰۷.
۱۹. مری هال، امپراتوری مغول، ترجمه نادر میرسعیدی، انتشارات ققنوس، چاپ اول: ۱۳۸۰، ص ۹۹ و ۱۰۰.
۲۰. همان، ص ۱۰۴.
۲۱. رانسیمان، تاریخ جنگهای صلیبی، ج ۳، ص ۳۵۶.
۲۲. دین و دولت، ج ۱، ص ۳۴۶.
۲۳. همان، ص ۱۹۷.
۲۴. رنه گروسه، امپراتوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم: ۱۳۶۵، ص ۵۸۴.

آداب تعمیر را درباره اش اجرا کرد؛ اما همین پسر چون به قدرت رسید، اسلام آورد و به نام اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶ق) شناخته شد!^{۷۶}

اما از آن سو بشنویم که پس از کلاوون، پسرش سلطان اشرف بر تخت نشست و با لشکری افزون بر ۲۰۰ هزار نفر عازم عکا شد و آنرا در ۶۹۰ق/ ۱۲۹۱م آزاد ساخت.^{۷۷} و به این ترتیب به حکومت صلیبیون در فلسطین و شامات پایان داد. در این زمان ادوارد اول - پسر هانری سوم، پادشاه انگلستان - به عکا آمد و با انعقاد قرارداد صلح و پیمان ترك مخاصمه به انگلستان برگشت و تمام سرزمینهای مسلمانان به آغوش اسلام بازگشت و با پایان جنگ نهم صلیبی (۶۸۶-۶۸۹ق/ ۱۲۸۹-۱۲۹۱م) دو قرن جنگهای صلیبی خاتمه یافت.^{۷۸}

شوخی روزگار را بنگریم که به قول رانسیمان: جنگهای صلیبی آغاز شد تا جهان مسیحی شرق، از چنگ مسلمانان رهایی یابد؛ ولی آنگاه که به پایان رسید، این بخش جهان یکسره در فرمان مسلمانان قرار گرفته بود. آنگاه که پاپ اوربان دوم در کلرمونت خطابه خویش را ایراد کرد، مسلمانان در حوالی بسفر بودند و هنگامی که پاپ پیوس دوم برای آخرین بار صلاهی جهاد در انداخت، مسلمانان داشتند از دانوب می گذشتند!^{۷۹} چند سال بعد نیز بساط حکومت ایلخانی از ایران برچیده شد و مغولانی که ماندند، سوای اسلام آوردن، به تدریج ایرانی شدند و از آن همه اتحاد صلیبی و مغول در بر انداختن اسلام و کشتار مسلمانان، تنها خاطره ای تلخ و البته پندآموز در تاریخ ماند.

پی نوشتها

۱. دکتر شیرین بیانی، دین و دولت در ایران عهد مغول، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ سوم: ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۷۴.
۲. پادشاه مسیحی سه هند: شبه جزیره هندوستان، افغانستان، ایتوبی و بسیاری از آسیا تا جنوب چین. / ر. ک: دوراکه ویلتس، سفیران پاپ به دربار خانان مغول، ترجمه مسعود رجب نیا، انتشارات خوارزمی، ص ۳۱.
۳. سفیران پاپ، صص ۱۳، ۲۵، ۴۵ و ۵۴.
۴. بار تولد، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول: ۱۳۵۲، ج ۲، ص ۸۳۴.

۲۵. دین و دولت، ج ۲، ص ۱۹۹
۲۶. طبقات ناصری، ج ۲، ص ۱۸۲
۲۷. مغولها، ص ۱۷۸
۲۸. ذیل جهانگشای جوینی، نوشته خواجه نصیر، ص ۴۸۳ و ۴۸۴
۲۹. جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۰۲
۳۰. همان، ص ۱۰۷
۳۱. امپراتوری صحرائوردان، ص ۵۸۰
۳۲. همان، ص ۵۸۱
۳۳. همان
۳۴. گزارش هلاکو به سن لویی، پادشاه فرانسه / (مغولها، ص ۱۷۶)
۳۵. حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم: ۱۳۶۴، ص ۵۸۹
۳۶. محمدبن عبدالرحمن بن خلدون، العبر (تاریخ ابن خلدون)، ج ۴، ص ۵۴۳ (به نقل از دین و دولت، ج ۱، ۳۳۲)
۳۷. تاریخ فتوحات مغول، ص ۲۳۵
۳۸. امپراتوری صحرائوردان، ص ۵۸۱
۳۹. امپراتوری صحرائوردان، ص ۵۸۲
۴۰. امپراتوری مغول، ص ۱۱۲
۴۱. سفیران پاپ، ص ۱۴۵. منظور از قسطنطین و هلن، کنستانتین اول، امپراتور روم ملقب به کبیر است (۲۷۴-۳۳۷ م) که از ۳۰۶ م حکومت کرد و با پیروزی بر رقیب به سال ۳۱۲ م، موجب شناسایی مسیحیت بعنوان دین رسمی امپراتوری روم گردید. وی پایتخت را به بیزانس منتقل کرد که به نام او کنستانتینوپل (قسطنطنیه) نامیده شد. این شهر پس از تصرف به دست مسلمانان، به اسلامبول (استانبول) مشهور گردید. مادر قسطنطین، هلن نام داشت (ر. ک فرهنگ اعلام معین)
۴۲. امپراتوری صحرائوردان، ص ۵۸۲ بطریق: معرب پاتریکوس، کشیش درجه اول مسیحیت، روحانی بزرگ هر شهر یا منطقه. (فرهنگ معین، فرهنگ سخن)
۴۳. جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۶۵
۴۴. سفیران پاپ، ص ۱۴۶
۴۵. مغولها، ص ۱۸۲
۴۶. رانسیمان، همان، ج ۳، ص ۳۵۸
۴۷. جامع التواریخ، ج ۲، ۱۰۲۳ و تاریخ بناکتی، ص ۴۲۰
۴۸. امپراتوری صحرائوردان، ص ۵۸۶
۴۹. جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۰۲۳
۵۰. امپراتوری صحرائوردان، ص ۵۸۷ و ۵۸۸
۵۱. گروسه، تاریخ جنگهای صلیبی، ص ۳۷۸ و ۳۷۹
۵۲. رانسیمان، تاریخ جنگهای صلیبی، ج ۳، ص ۳۶۸
۵۳. گروسه، همان، ص ۳۷۹
۵۴. امپراتوری صحرائوردان، ص ۵۹۱
۵۵. ج. ج. ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم: ۱۳۶۳، ص ۲۳۷
۵۶. تاریخ فتوحات مغول، ص ۲۳۷
۵۷. تاریخ مغول در ایران، ص ۲۱۳
۵۸. میرخواند، روضة الصفا، کتابفروشی خیام، بی تا، ج ۵، ص ۲۵۷ و خواندمیر، حبیب السیر، کتابخانه خیام، بی تا، ج ۳، ص ۹۸
۵۹. کامل، ج ۲۶، ص ۱۶۳ و ۱۶۵
۶۰. کامل، ج ۲۶، ص ۲۱۵
۶۱. سفیران پاپ، ص ۱۴۳
۶۲. تاریخ مغول در ایران، ص ۶۰؛ در تحریر تاریخ و صاف، تألیف و صاف الحضرة، تحریر عبدالمحمد آیتی، ص ۱۰ این واقعه در سال ۶۵۶ ق ذکر شده است.
۶۳. همان، ص ۲۱۹
۶۴. سفیران پاپ، ص ۱۴۵
۶۵. عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم: ۱۳۴۷، ص ۲۰۳
۶۶. سفیران پاپ، ص ۱۴۵
۶۷. امپراتوری صحرائوردان، ص ۵۹۹
۶۸. دو قرن وحشت، ص ۲۸
۶۹. تاریخ مغول، ص ۲۰۳
۷۰. مولانا جلال الدین محمد بلخی، فیه مافیه، با تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم: ۱۳۶۲، ص ۲۸
۷۱. دو قرن وحشت، ص ۲۲۱ تا ۲۳۱
۷۲. همان، ص ۲۳۲ تا ۲۳۴
۷۳. امپراتوری صحرائوردان، ص ۶۰۶
۷۴. تاریخ فتوحات مغول، ص ۲۰۹
۷۵. سفیران پاپ، ص ۶۸
۷۶. امپراتوری صحرائوردان، ۶۰۸ تا ۶۱۰
۷۷. گروسه، تاریخ جنگهای صلیبی، ص ۳۸۵
۷۸. دو قرن وحشت، ص ۲۳۸
۷۹. تاریخ جنگهای صلیبی، ج ۳، ص ۵۵۴